

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سهیلا دهماسی

۱۷ مارچ ۲۰۱۵

وزیر داری [مالیه] دولت "چپ" یونان را از زبان خودش بهتر بشناسیم!

توضیح پیام فدائی: پیروزی حزب خود چپ خوانده "سیریزا" در انتخابات یونان واکنش های وسیعی را در مورد ماهیت دولت او و چشم انداز آینده یونان در اتحادیه اروپا برانگیخت. در میان نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز برخی نیروهای پرو امپریالیست نظیر "حزب کمونست کارگری ایران" در کنار نیروهای وابسته و ارتجاعی نظیر "حماس" به حمایت از این دولت برخاستند. این جریان با ارسال پیام تبریک به نخست وزیر یونان از "پیروزی" او به عنوان "بازگشت امیدبخش چپ رادیکال به صحنه اصلی سیاست و سر برآوردن یک کمونیسم سیاسی دخالتگر جدید" نام برد. هم چنین "هیأت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر" در پیامی به "رفقای سیریزا" از "پیروزی" آن ها به عنوان پیروزی که "به همه سنگرهای آزادی و سوسیالیسم امید خواهد داد" یاد کرده و از رفقایشان در حزب حاکم خواستند تا "با جسارت انقلابی و وفاداری به مردم و پرچم سوسیالیسم" همه "دشواری ها" را از میان بردارند. و بالاخره با کمی فاصله از این دو جریان سازمان فدائیان - اقلیت را می بینیم که از "نکات مثبت" پیروزی این حزب سخن گفته و پیروزی این حزب را موجد "تحرك جدید در میان مردم" در "مبارزات ضد نئولیبرالیستی کنونی" و دادن "جانی تازه به این مبارزات" معرفی نمود. فارغ از تمامی این ادعاها و ابراز شغف و شادمانی ها، اما تحولات سریعی که از زمان پیروزی این حزب اتفاق افتاده و آشکار شدن عدم پایداری رهبری این حزب به وعده های انتخاباتی اش، روشن تر از هر واقعیت دیگری ثابت کرده که این حزب نیز چیزی جز بخشی از بورژوازی حاکم بر یونان در شرایط تجدید آرایش سیاسی آن نبوده و نیست که با توجه به شدت بحران و نارضایتی توده ها به ویژه طبقه کارگر، برای حفظ نظم سیاه سرمایه داری یونان از طریق فریب توده ها به صحنه فرستاده شده است. هنوز مدت کوتاهی از این بازی انتخاباتی نگذشته است که در روز جمعه ۲۰ فیبروری (بعد از یک ماه مذاکره سیراز با کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول) کمیسیون اروپا اعلام کرد که به مدت چهار ماه دیگر وام های یونان را در چهارچوب برنامه ریاضت اقتصادی دیکته شده توسط کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول تمدید کرده است. تمدید این وام ها مشروط بر این است که دولت یونان اولین لیست برنامه کاهش خدمات اجتماعی و دیگر مخارج دولتی را به کمیسیون اروپا بدهد.

واقعیت این است که تشدید بحران اقتصادی کشور یونان و برنامه های ضد مردمی و کمر شکن موسوم به "ریاضت اقتصادی" که توسط قدرت های امپریالیستی متشکل در "اتحادیه اروپا" و در رأس آن ها ، آلمان به مردم یونان تحمیل شد، منجر به عروج حزب موسوم به حزب سیریزا و سرانجام پیروزی آن در انتخابات اخیر یونان شد. این حزب که در تبلیغات جاری با اتکاء به ادعاهای خودش یک حزب "رادیکال چپ گرا" نامیده می شود اساساً با توسل به ریا و فریب و از این طریق سوار شدن بر امواج جنبش اعتراضی طبقه کارگر و توده های زحمتکش یونان که خواهان الغای برنامه های مرگبار ریاضت اقتصادی امپریالیست ها هستند، وارد کارزار انتخاباتی شد. رهبر این حزب در نطق های انتخاباتی در همه جا با وعده قطع اجرای این برنامه و افزایش حداقل دستمزدها در صورت انتخاب حزیش موفق به جلب نظر رأی دهندگان شد و سرانجام با اختلافی روشن در انتخابات، حزب پیروز معرفی گردید.

پیروزی حزب "سیریزا" در انتخابات یونان همانطور که گفته شد با استقبال برخی از مدعیان چپ مواجه شد و طبق معمول این جریانات بدون تحلیل شرایط مشخص و صف بندی های طبقاتی موجود در یونان با آن چه تبلیغات رسانه ها بود همراهی کرده و اساساً این واقعیت را زیر پای گذاشتند که در عصر امپریالیسم و سلطه سرمایه های مالی و در شرایط فقدان یک طبقه کارگر متشکل و دارای رهبری کمونیستی هیچ نیروی چپ و کمونیست نمی تواند از طریق پارلمانتاریسم بورژوائی - آن طور که در تبلیغات ریاکارانه عنوان شده - قدمی در راه سوسیالیسم برداشته و با وفاداری به پرچم سوسیالیسم و علیه نئولیبرالیسم منافع طبقه کارگر را در پارلمان بورژواها تأمین نماید. در عصری که ما زندگی می کنیم و در شرایطی که سیستم جهانی سرمایه داری دوره احتضار و مرگ خود را طی می کند و از این رو برای نجات از مرگ محتومش به هر عمل فوق ارتجاعی و ضد مردمی متوسل می شود، طبقه کارگر چه در یونان، چه در ایران و چه در دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیست ها تنها با متشکل کردن خود و انجام یک انقلاب اجتماعی است که می تواند خود را از فقر و بدبختی و همه شرارت های دنیای کنونی سرمایه داری رهانیده و به راستی در جهت سوسیالیسم حرکت کند. اتفاقاً تجربه اخیر یونان با تلخی تمام یک بار دیگر این واقعیت را به ثبوت رساند. نگاهی به مقاله ای به قلم وزیر دارائی [مالیه] کنونی یونان، به عنوان یکی از چهره های کسانی که دولت جدید یونان را تشکیل داده اند، به درک آن چه امروز در یونان می گذرد کمک کرده و واقعیت های موجود را بیشتر آشکار می سازد.

نوشته زیر توسط رفیق سهیلا دهماسی بر اساس مقاله مزبور در روزنامه گاردین، تنظیم شده است.

در روز چهارشنبه ۱۸ فیروزی ، مقاله ای تحت عنوان "چطور به یک کمونیست نامتعارف تبدیل شدم" به قلم "یانیس واروفاکیس" وزیر دارائی [مالیه] یونان در نشریه گاردین (*) انگلستان منتشر شد که نگاهی به آن می تواند ماهیت طبقاتی این فرد و دولت جدید یونان در کوران تبلیغات جاری را هر چه بیشتر روشن سازد. این مقاله براساس سخنرانی نامبرده در سال ۲۰۱۳ تنظیم گشته که در آن به صراحت درباره اعتقادات و انگیزه های سیاسی خود (و طبقه ای که به آن تعلق دارد) صحبت می کند.

مهمترین نکته مقاله مزبور این است که واروفاکیس یعنی وزیر دارائی [مالیه] فعلی دولت یونان در آن به روشنی اعلام می کند که نه مارکسیست است و نه انقلابی، و به طور سربسته نیز خود را به عنوان یک رفرمیست تمام عیار معرفی می کند. در این مقاله وی در واقع خط بطلان بر شهرت ادعائی به اصطلاح "چپ"ی که برای فریب دادن مردم یونان، به او داده شده است، می کشد. او به عنوان مثال می گوید که در سال ۱۹۸۲ پایان نامه دکترای

خود را در رابطه با عدم ارتباط اندیشه مارکس با واقعیات این عصر نوشت و از آن پس در دانشگاه به تدریس تئوری های اقتصادی که جانی برای مارکس در آن ها وجود نداشت، پرداخت.

دلیل این که ادعاهائی که در زمان انتخابات یونان در مورد "چپ" بودن واروفاکیس شد، تا حدودی کارآئی داشتند، این بود که او در کنار افراد دیگری مانند "الکسیس سپیراس" نخست وزیر فعلی یونان، با برنامه های ریاضت اقتصادی تحمیل شده توسط اتحادیه اروپا مخالفت می کرد. در همین رابطه بود که لقب هائی که به حزب سیریزا داده می شد (مانند "یک نمونه جدید چپ" که گویا باید در تمام اروپا هم مورد تقلید قرار بگیرد) بخشی توانست به پیروزی آن حزب در انتخابات کمک کند. ناگفته نماند که واروفاکیس عضو حزب سیریزا نیست و فقط به خاطر دیدگاه های رفرمیستی که دارد، به عنوان یکی از اعضای مهم دولت جدید برگزیده شده است.

واروفاکیس در ابتدای مقاله اش می گوید که بحران ۲۰۰۸ تنها یک "رکود ادواری" نبود، بلکه "تهدیدی علیه تمدن" بود که این سؤال را در مقابل رادیکال ها قرار داد که "آیا ما باید این بحران سرمایه داری اروپا را به عنوان فرصتی برای تعویض سیستم با سیستم جدید دیگری، به فال نیک بگیریم؟ یا باید آن قدر نگران پیامدهای این بحران باشیم که تمام تلاشمان را برای مقابله با بحران و برقراری ثبات در سرمایه داری متمرکز کنیم؟" او ادامه می دهد که "از نظر من، بحران اروپا بیشتر از آن که بتواند منجر به تولد یک سیستمی بهتر از سرمایه داری بشود، باعث آزاد شدن نیروهای خطرناک مرتجعی می شود که می توانند قتل های عام و فجایع بشری بزرگی را منجر شوند و هرگونه امید برای حرکت های مترقی را برای چندین نسل آینده از بین ببرند. به خاطر این نظر است که از جانب رادیکال های خوش نیت، متهم به تسلیم طلبی و تلاش برای نجات سیستم اقتصادی - اجتماعی - اروپائی غیرقابل نجات، شده ام. من اقرار می کنم که این انتقاد، از آن جا که واقعیت دارد، درد آور است." واروفاکیس می گوید که مهمترین کار او در حال حاضر این است که بر اساس این فرض که "چپ شکست خورده و شکست خورده باقی خواهد ماند"، رادیکال ها را قانع کند که "جلوی انفجار سرمایه داری منفور اروپا را، علی رغم همه نارسائی هائی که دارد، به هر قیمتی که شده باید گرفت". یعنی او به بهانه جلوگیری از رشد نئونازیسم، خواهان دفاع از سرمایه داری می باشد. درحالی که خودش اقرار می کند که در سال ۲۰۰۰ که به عنوان مشاور "جورج پاپاندریو" نخست وزیر یونان، "با هدف جلوگیری از قدرت گیری مجدد جناح راست مشغول به کار شد" حزب پاپاندریو نه تنها نتوانست از قدرت گیری راست جلوگیری کند، بلکه نهایتاً به هدایت زهرآگین ترین سیاست های اقتصادی نئولیبرالی پرداخت که سردمدار اجراءکننده سیاست های به اصطلاح "بسته های اقتصادی" اروپا شد، و سهواً موجب بازگشت نازیسم به خیابان های آتن گردید. واروفاکیس که بعد از شش سال چنین اقراری می کند، می گوید که "بعد از کناره گیری از پاپاندریو در سال ۲۰۰۶ نیز مداخلات من در بحث یونان و اروپا بوئی از مارکسیسم نبرده است."

واروفاکیس در بخش دیگری از مقاله اش تحت عنوان "درس خانم تاجر" می گوید که در دهه ۱۹۸۰ "درسی که تاجر در رابطه با توانائی یک رکود اقتصادی طولانی در شکست دادن سیاست رادیکال، به من داد (درسی است که من در بحران کنونی اروپا با خودم حمل می کنم) تعیین کننده ترین عامل در موضع من در مقابل بحران است. در نتیجه به گناهی که چپ به من نسبت داده، اقرار می کنم: گناه پیشنهاد نکردن برنامه های سیاسی رادیکالی که به دنبال بهره برداری از بحران به عنوان یک فرصت برای سرنگونی سرمایه داری اروپا، و تضعیف اتحادیه اروپا هستند." و می گوید که "در ابتداء تصور می کردم که پیروزی تاجر می تواند چیز خوبی باشد، به خاطر این که یک شوک کوتاه و شدید را به طبقات کارگر و متوسط بریتانیا وارد می کند، شوکی که برای تقویت سیاست مترقی و برای فرصت دادن به چپ برای ایجاد یک دستور کار جدید و رادیکال و برای نوع جدیدی از سیاست مترقی و

مؤثر، لازم است. اما بعد که زندگی کریه تر، خشن تر، و برای خیلی ها کوتاه تر شد، فهمیدم که به طور وحشتناکی در اشتباه بودم. فهمیدم که چیزهایی می توانند تا ابد بدتر شوند و هیچ وقت بهتر نشوند." او در ادامه نوشته اش تأکید می کند که "چپ بیشتر درونگرا، و کمتر قادر به تولید یک برنامه مترقی قانع کننده شد. و طبقه کارگر تقسیم شد به دو قسمت، یک قسمت که شامل کسانی بود که ارتباطشان با جامعه قطع شد، و یک قسمت دیگر هم شامل کسانی که طرز فکر نئولیبرالی را پذیرفتند." و ادامه می دهد که تاچریسم "امکان پاگرفتن سیاست مترقی و رادیکال را، آن هم نه فقط در انگلستان، از بین برد."

نویسنده بعد در تبلیغات خود به نفع حفظ سیستم سرمایه داری و پراکندن یأس و ناامیدی در میان کارگران و زحمتکشان سؤال می کند که "در اوایل دهه ۱۹۸۰، با ترویج یک برنامه تغییر سوسیالیستی، برنامه ای که از جانب جامعه بریتانیایی در حال سقوط در دام نئولیبرالیسم تاچر مورد تمسخر قرار می گرفت، چه چیزی نصیب ما شد؟ دقیقاً هیچی. امروز چه فایده ای دارد اگر خواهان برچیدن منطقه یورو باشیم، چه فایده ای دارد که خواهان برچیدن خود اتحادیه اروپا باشیم، وقتی که سرمایه داری اروپا نهایت تلاش خودش را می کند که منطقه یورو و اتحادیه اروپا، و در واقع خودش را تضعیف کند؟"

او سپس با عنوان کردن شکست "چپ"، روی خطر فاشیسم تأکید کرده جمع بندی سخنان فوق الذکر خود را این طور ارائه می دهد که گویا تنها نتیجه ممکن از بحران کنونی سرمایه داری اروپا و جهان، واکنش فاشیستی است؛ و مطرح می کند که اگر جلوگیری از فاشیسم "به این معناست که ما، مارکسیست های نامتعارف، اما مناسب برای نجات سرمایه داری باید تلاش کنیم که سرمایه داری اروپا را از دست خودش نجات دهیم، بگذار چنین شود." او ادامه می دهد که روشنفکران اروپا "طوری رفتار می کنند که ظاهراً نه خصلت بحرانی که با آن روبه رو هستند را می فهمند، نه پیامدهای آن برای آینده تمدن اروپا. چپ باید اعتراف کند که آماده نیست که شکافی که فروپاشی سرمایه داری اروپایی ایجاد خواهد کرد را با یک سیستم سوسیالیستی عملی پرکند."

نویسنده در این جا وقتی به طور فریبکارانه ای ادعا می کند که بحران سرمایه داری در اروپا فقط به سود نئوفاشیست هاست، در واقع نیروی طبقه کارگر و امکان سوسیالیسم را انکار کرده و می کوشد روحیه مبارزه جوانه طبقه کارگر برای ساختن سوسیالیسم خود را تضعیف نماید. اما، واقعیت این است که اگر بحران های سیستماتیک سرمایه داری جهانی، ضرورت سرنگونی انقلابی آن را پیش روی طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست این طبقه قرار نمی دهند، پس هیچ چیز دیگری هم هیچ وقت این کار را نخواهد کرد. به این ترتیب، وزیر دارائی [مالیه] دولت به اصلاح "امید سوسیالیسم" همچون کشیش ها و آخوندهای مرتجع، محکومیت طبقه کارگر و اقشار پائینی جامعه برای سوختن در جهنم زمینی را به آن ها اعلام می کند - البته بدون آن که بهشتی را هم در آسمان ها به آن ها وعده دهد.

واروفاکیس از دوره ای صحبت می کند که هم فکران او در حزب کمونیست یونان (که حزب سیریزا از آن مشعب شده) ادعا می کردند که پیروزی تاچریسم که یک نیروی رادیکال است، ثابت می کند که طبقه کارگر دیگر نیروئی نیست که رسالت تاریخی اش رهبری تغییرات اجتماعی باشد!! و با این تفکر سؤال می کند که آن هائی که برانداختن سیستم سرمایه داری را تبلیغ می کردند، چه کار مفیدی انجام دادند؟ که در این جا منظور وی خرده بورژواهایی هستند که حول احزاب و اتحادیه های کارگری زرد جمع شده بودند.

همان طور که نشان داده شد منطق سیاسی واروفاکیس این است که "سیریزا" باید به هر قیمتی شده از سرمایه داری حمایت کند. در نتیجه برخورد او با کارگرانی که چنین منطقی را نمی پذیرند و با آن "چپ"ی که انقلاب را در

دستور کار خود قرار می دهد، چه خواهد بود؟ مسلماً هر جا چنین برخوردی پیش آید چیزی جز سرکوب نخواهد بود به همان صورت که دولت های پیشین انجام داده اند.

واروفاکیس تحت عنوان "اعترافات رادیکال" سخنانی را بر زبان می راند که به روشنی انگیزه های اجتماعی و ماهیت سیاست های ضد کارگری و ضد انقلابی او و هم فکرائش یعنی قشر "شبه چپ" خوانده را افشاء می کند. او که از طرف حزب "سیریزا" صحبت می کند، حزبی که اکنون در ائتلاف با حزب دست راستی (حزب ملی یونانیان مستقل) بوده و تحت حمایت اتحادیه اروپا و دولت امریکا قرار دارد، می گوید که "اتحاد با نیروهای ارتجاعی، که من فکر می کنم برای ایجاد ثبات در اروپا باید انجام دهیم، خطر تبدیل شدن به یکی از آن ها، و خطر فرو ریختن رادیکالیسم ما به خاطر تب و تاب رسیدن به دالان های قدرت را نیز دارد..." در این جا، واروفاکیس خط سیر و آینده خودش را به طور روشنتری شرح می دهد. البته این بیوگرافی واروفاکیس آن چنان هم منحصر به فرد نیست و موجودات شبیه به او را می توان در کشورهای دیگر هم سراغ گرفت که به رغم هر ادعائی که دارند در نهایت به طبقه سرمایه دار کلان خدمت سیاسی می کنند و در مقابل خواهان توزیع مطلوب تر سرمایه و ثروت در میان اقشار مختلف طبقه بورژوا و در جهت حفظ منافع طبقه سرمایه دار و حفظ سیستم می باشند. سیاست های ضد کمونیستی و ضد کارگری این گونه احزاب با هر نامی که برای خود برگزیده اند، نهایتاً منجر به جلوگیری از انقلاب و تداوم سلطه نظام سرمایه داری می گردد. کمترین شکی در این امر نمی توان داشت.

زیرنویس:

* مطلب نشریه گاردین را می توانید در این لینک مطالعه کنید

<http://www.theguardian.com/news/2015/feb/18/yanis-varoufakis-how-i-became-an-erratic-marxist>

فبروری ۲۰۱۵

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۸۸، بهمن ماه [دلو] ۱۳۹۳